

(۳) فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی

دربخشهای قبل، درباره مسخ وقایع تاریخی یکصد سال اخیر در رژیم جمهوری اسلامی، در ابعاد باور نکردنی، اشاراتی کردیم و در رابطه با فدائیان اسلام گفتیم کسسه امروزه، فدائیان اسلام دیگر آن مفهوم محدود سالهای ۱۳۲۰ را ندارند که توسط چند تروریست قشری و متعصب تشکیل شده باشد. امروز فدائیان اسلام یعنی همان بختکی که بنام رژیم جمهوری اسلامی بر کلیه شئون جامعه چنگ انداخته و توده ها هر روز با جنبه های فاجعه آمیز و نابودگرانه و ضد بشری (و نه فقط ضد کارگری) آن بیشتر آشنا میشوند، شیخ فضل الله یا ثواب صفوی یا آیت الله خمینی یعنی خواجه علی یا علی خواجه، " حکومت مشروعه "ی شیخ فضل الله، " حکومت اسلامی " فدائیان اسلام و " جمهوری اسلامی " آیت الله خمینی، از یک منبع تغذیه میشوند و یک جریان فکری واحد هستند که از ۷۵ سال پیش در سه مقطع تعیین کننده و تاریخ ساز کشور ما، در مقابل جنبه

دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها ظاهر شدند و با منحرف کردن مسیر جنبش آنرا به شکست کشاندند (و همین امر در جنبش تنباکو، در شرایطی متفاوت و بگونه‌ای دیگر با نجام رسید).

این چه معما نیست که از صد سال پیش تا کنون، هرگاه که توده‌ها بخاطر آزادی‌های دموکراتیک و مبارزه با امپریالیسم (امپریالیسم انگلیس - امپریالیسم روسیه تزاری - امپریالیسم آمریکا) بپا خاستند، بلافاصله پس از مدتی، میرزا حسن آشتیانی، شیخ فضل‌الله نوری، آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله خمینی را در مقابل خود یافتند. علیرغم تمام هوجبگریها با اواخره باید باین سؤال مشخص پاسخ داده شود: چرا بطلان در این تقابل مداوم روحانیت با خواسته‌های دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها وجود دارد؟

در بخش قبل دیدیم که ترور احمد کسروی، "آغاز زنجیر" و "آغاز انقلاب فدائیان اسلام" است. عمده‌ترین بخش آن مقاله را به وجود رابطه (لا اقل) غیر مستقیم بین ترور کسروی و آیت‌الله خمینی اختصاص دادیم. هدف در آن مقاله با بررسی قتل کسروی، فقط دادن سرخه‌ای در زمینه پیوند آیت‌الله خمینی با فدائیان اسلام از سی و پنج سال پیش به این طرف نبود بلکه هدف عمده تر این بود که با ارائه نمونه‌های متعددی از "کشف الاسرار" (که قریب به چهار سال پیش نوشته شده)، پاسخی به جنبه‌های بظا هرگز کیننده‌ی رویدادهای دوساله اخیر و به "چرا"هایی که هنوز

ممکن است وجود داشته باشد، ارائه شود. از این دیدگاه باید عمدتاً به مقاله‌ی پیش‌نگریست، و نه فقط در رابطه با نقش - مستقیم یا غیرمستقیم - آیت‌الله خمینی در قتل کسروی که بدست فدائیان اسلام انجام گرفت.

قبلاً گفتیم که در همفکری آیت‌الله خمینی با فدائیان اسلام، لا اقل در چهل سال اخیر (یعنی حتی قبل از تأسیس فدائیان اسلام)، کوچکترین نقطه‌ی ابهامی وجود ندارد. لیکن اگر اثبات پیوند آیت‌الله خمینی و فدائیان اسلام، از سی و پنج سال پیش به این طرف، محتاج تحقیق بیشتر و دسترسی به اسناد تازه‌ای است (چرا که فدائیان اسلام، خمینی و طرفداران او، در این زمینه مطلقاً سکوت کرده‌اند)، ولی در وجود رابطه بین آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام، از سال ۱۳۲۵ به بعد، تردیدی وجود ندارد. چه طرفداران آیت‌الله کاشانی و چه فدائیان اسلام و طرفداران آنها در این دو سال اخیر، بشدت در این زمینه تبلیغ کرده و اسناد معتبری ارائه داده‌اند.

نکته‌ی عجیب در اینجا اینست که فدائیان اسلام و آیت‌الله خمینی، از دیرباز، یک چیز را خواسته‌اند و می‌خواهند و از نظر قشریت و تفکرات ما قبل سرمایه‌داری، با هم کوچکترین تفاوتی ندارند، حال آنکه (بطوریکه در بخش قبل اشاره کردیم و در این مقاله بیشتر به آن خواهیم پرداخت) آیت‌الله کاشانی را نمیتوان از نظر تبحر و عقب ماندگی تاریخی نه با شیخ فضل‌الله مقایسه کرد و نه با نواب صفوی و نه با آیت‌الله خمینی. گفتیم که آیت‌الله کاشانی بنوعی از بینش سیاسی بورژوازی برخوردار بود. در همانجا اشاره کردیم که فعالیت فدائیان اسلام، پس از

قتل کسروی، بنحوی با نام آیت الله کاشانی گره خورده است که نمیتوان درباره‌ی فدائیان اسلام و ترورهای بعدی آنها (عمدتاً ترور هژیرورزم آرا) بحث کرد و از آیت الله کاشانی سخنی بمیان نیاورد، در این مقاله میکوشیم که رابطه‌ی آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام را از جنبه‌های مختلف به اختصار مورد بررسی قرار دهیم.

قبلاً لازمست برای روشن شدن موضوع به نکاتی چند اشاره کنیم.

کتابها و مقالات بسیار فراوانی در همین دو سال از عمر رژیم جمهوری اسلامی، بمنظور وارونه جلوه دادن وقایع تاریخی، درباره‌ی نهضت ملی کردن صنعت نفت نوشته شده است، این کتابها و مقالات، از جمله کتاب "قیام ملت مسلمان ایران، ۳۰ تیر ۱۳۳۱" (۱۹) که توسط یکی از ۳۶ فرزندان آیت الله کاشانی (۲۰) نوشته شده، همه‌جا، پس از ذکر مفصل خدمات ارزنده‌ی آیت الله کاشانی به جنبش، در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ متوقف میشوند.

گوئی کسی در مورد خدمات آیت الله کاشانی (ونته روحانیت) تا ۳۰ تیر و بویژه روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تردید نداشته و یا کوشیده است که آنها را بی ارزش جلوه دهد (هر چند که به انگیزه‌های مشخص و ناخالص - شرکت او در این جنبش بی توجه نیستیم) ما حتی چوب‌لای چرخ گذاشتن‌ها و توطئه‌های بی‌شمار پنهان و آشکار (و غالباً آشکار و مخرب) آیت الله کاشانی علیه جنبش توده‌ها بعد از ۳۰ تیر - ۲۵ مرداد، را هنوز خیانت نمی‌خوانیم. خیانت آیت الله

کاشانی (وروحانیت در مجموع)، بمعنای همه جا نبشده کلمه، از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲۵ یعنی در تعیین کننده ترین و حساس ترین لحظات تاریخ کشورمان و در اوج مبارزات ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی توده ها بدنیال همکاری موثر او (وروحانیت در مجموع) با امپریالیسم آمریکا و انگلیس و مزدوران داخلی و خارجی آنها (دربار پهلوی و عوامل آنها، " سیا " و عوامل داخلی آن و غیره) صورت گرفت .

روحانیت در مجموع (و آیت الله کاشانی) از ۲۵ مرداد، تمام قدرت سازماندهی خود را بکار گرفت، تمام شبکه های تبلیغاتی خود را در سرتاسر کشور بر راه انداخت و تمام نیروهای قابل بسیج خود را در خدمت کودتا چپان و اعمال امپریالیسم آمریکا و انگلیس قرار داد تا تاج و تخت محمد رضا شاه را، که احدى دراز دست رفتن آن تردیدی نداشت، به بهانه ی " نجات دین و مملکت " به او بازگردانند و در نتیجه، درست مانند دو جنبش تنباکو و مشروطیت، پایتیه های حاکمیت مجدداً استبداد شاه و غارت امپریالیسم را مستحکم کرد .

در رژیم جمهوری اسلامی، حاکمان جدید و پامنبیری های آنها با روی این نکته انگشت گذاشته و بد رستی گفته اند که اکثر رهبران جبهه ی ملی و دکتر مصدق، خواهان سرنگونی رژیم شاه نبودند بلکه میخواستند که شاه سلطنت کننده حکومت . البته آنها با بیان این نکته، فقط نیمی از حقیقت را میگویند و نیم دیگر آنرا، که در لای عبا ویا در جیب قبا پنهان میکنند اینست که در آن ایام کل روحانیت، هم با سلطنت کردن شاه موافق بودند و هم با حکومت کردن او، مهمتر از آن اینکه : نه تنها روحانیت

در مجموع بلکه حتی یک روحانی (بویژه از میان حاکمان جدید و طرفداران بظواهر گوناگون آنها، که امروز مدعی هستند همواره دشمن رژیم سلطنتی و "ضد طاغوت" بوده‌اند) را نمیتوانند بمانشاند که در آن ایام با رژیم سلطنتی مخالفت کرده باشند (۲۱)، بلکه برعکس: پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه، روحانیت در مجموع (البته حاکمان جدید و طرفداران آنها جزءشان بودند) عقیده داشتند که برای نجات اسلام، شاه باید به ایـران برگردد و گرنه "دین و مملکت هر دو از دست خواهد رفت" (۲۲) و برای رسیدن به این هدف، با امپریالیسم امریکایی و انگلیس و عمال داخلی آنها همدست شدند و یکبار دیگر به جنبش ضد امپریالیستی توده‌ها خیانت کردند.

در اینجا لازم است بیک نکته‌ی دیگر اشاره کنیم: در تمام مقالات، جزوات و کتابهایی که در این دوسال اخیر درباره‌ی نقش آیت‌الله کاشانی در نهضت ملی کردن صنعت نفت بجا آورده است، دو خلط مبحث عمده به چشم می‌خورد:

۱- مبارزات و خدمات آیت‌الله کاشانی تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را بکل روحانیت تعمیم دادن و از آنها بِنفع کسل روحانیت بهره‌برداری کردن. درحالی‌که هیچگاه به این سؤال مشخص جواب داده نمی‌شود که حتی در همان مقطع، چند تن از روحانیون در این مبارزه با آیت‌الله کاشانی همراه بوده‌اند؟ آیا بالو پائین قضیه همان "اسناد" شماره‌ی ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ مندرج در کتاب "روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت" است؟ (درباره‌ی این "اسناد" البته حرف بسیار است و ما بجای خود، درباره‌ی کم و کیف آنها سخن خواهیم گفت) آیا فی‌المثل آقای خمینی که

در آن ایام بیش از پنجاه سال از عمرش میگذشت و از مدرسین سرشناس حوزه‌ی علمیه قم بود (بویژه پس از نوشتن کتاب " کشف الاسرار ")، که حتی در همان مقطع چه نقش مثبتی در جنبش داشت ؟ آقایانی که در همین دوازده ساله، درباره‌ی " مبارزات " آیت الله خمینی از ۱۵ خرداد ۴۲ تا امروز، هزاران هزار صفحه سیاه کرده اند لطفاً یکی دو صفحه هم در باره‌ی مبارزات و نقش مثبت ایشان در زمان ملی کردن صنعت نفت علیه امپریالیسم انگلستان و " طاغوت " بنویسند. (۲۳) یک نمونه، فقط یک نمونه را شده‌دهند. و اگر نقش آیت الله خمینی در تمام آن ایام صد درصد منفی و مغایر با خواسته‌های دموکراتیک و ضد امپریالیستی بوده‌ها بود چرا جملگی " تاریخ نویسان " جمهوری اسلامی (حتی کسانی که میخواستند ما بقبولانند که با بی نظری به مسائل تاریخی مینگرند)، کم و کیف این بخش از زندگی آیت الله خمینی را حسودانه از چشمهای نا محرم مخفی نگه میدارند ؟

۲ - چرا همواره پس از شرح مفصل درباره‌ی مبارزات آیت الله کاشانی تا ۳۰ تیر همینکه به وقایع بعد از ۳۰ تیر ۳۱ تا ۲۸ مرداد ۳۲ میرسند، به بهانه‌ی " تنگی وقت "، " تفصیل کلام "، " احتیاج به نوشتن چند جلد کتاب "، " در خور امکانات فعلی ما " نبودن (؟) و غیره، متوقف میشوند ؟

درباره‌ی مبارزات آیت الله کاشانی، موضوع جدل ما، ابتدا تا مقطع ۳۰ تیر نیست و اصرار شما در تاکید صرف بر آن، چیزی را تغییر نمیدهد. شما مقطعی از مبارزات آیت الله کاشانی را برجسته میکنید که ما (علیرغم جای بحث داشتن اصالت انگیزه‌های این مبارزه)، بسط آن

اعتراضی نداریم، تمام جدل ما (که در بهترین حالت
یعنی در صورت " بی نظری " هیچگاه در آن درگیر نمیشود)
از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به بعد و به ویژه از ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد
۱۳۳۲ است .

دیدیم که "آغا زانقلاب فدائیان اسلام" با ترور
کسروی در ۱۳۲۴، بمعنای اعلام موجودیت و تاریخ تاسیس
فدائیان اسلام است . هدف اولیه تاسیس گروه، " پریشان
کردن مغز و وسرایان به اسلام و به مقدسان دینی " و " راحت
کردن دنیا از شرارتها "ی افرادی نظیر کسروی بوده است .
اما از سال ۱۳۲۵ که آیت الله کاشانی رهبری سیاسی
گروه را بدست گرفت، ترورهای بعدی فدائیان اسلام
جنبه سیاسی دارد و دیگر کشتن " دشمنان دین " نظیر
کسروی، مورد نظر نیست . عملیات بعدی فدائیان اسلام، پس
از یک وقفه چهار ساله، عبارتند از ترور هژیر (۱۳۲۸)، ترور
رزم آرا (۱۳۲۹)، سوع قدیه دکتر حسین فاطمی (۱۳۳۰) و
تصمیم به ترور دکتر مصدق . (۲۴) نه " بهائی بودن هژیر "
ونه " غسل تعمید " و " یکبارمسیحی " شدن (۲۵) دکتر
فاطمی، انگیزه ی ترور سوء قصد به آنها نبود، هیچ یک از
چهار فرد مذکور در فوق، برخلاف کسروی، به " دشمنی بسا
دین " معروفیت نداشته اند . مضافاً اینکه پس از ترور
کسروی، وقتی که فدائیان اسلام رهبری آیت الله کاشانی
را پذیرفته و بصورت کماندوهای او درآمدند، ۴۶۰ درجه
" تحول فکری " یافتند . محمد مهدی عبدخدایی، ضارب
دکتر حسین فاطمی میگوید :

" البته این مسائل ((یعنی غسل تعمید و یکبار مسیحی شدن)) دربرخورد فدائیان اسلام با مرحوم دکتر فاطمی مطرح نبود و بطور کلی زندگی نامه‌ی شخصی افراد مطرح نیست بلکه حرکت آنها در جریان اجتماعی و جریان مبارزاتی مطرح بود. " (۲۶)

خواهیم دید که ترور هر ژبر در جهت خواست آیت الله کاشانی (در زمان این ترور، آیت الله کاشانی در لبنان تبعید بود) و ترور رزم آرا بدستور و صورت گرفت. ولی آیت الله فدائیان اسلام، در تصمیم به کشتن دکتر مصدق و در سوء قصد به دکتر حسین فاطمی، با نظر آیت الله کاشانی عملاً کرده‌اند؟ در تائید این دو مورد اخیر هیچ مدرک و سندی در دست نیست. به ویژه اینکه توجه کنیم که مصدق در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ به نخست وزیری انتخاب شد، در ۱۲ اردیبهشت کابینه خود را به مجلس معرفی کرد و در ۲۲ اردیبهشت، خبر تصمیم فدائیان اسلام به کشتن خود را در مجلس اعلام داشت و سوء قصد به دکتر فاطمی در آبان ماه ۱۳۳۰ صورت گرفت. این هر دو مورد زمانی است که روابط آیت الله کاشانی با جبهه ملی بسیار حسنه بود و هنوز با حوادث بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ماهها فاصله داریم. این موضوع چه چیز را نشان میدهد؟ قبل از هر چیزی اعتبار بودن این ادعای پسر آیت الله کاشانی را که:

" کلیه افراد ((فدائیان اسلام)) بهیچ حزب و گروهی جز شخص آیت الله کاشانی وابسته نبودند. " (۲۷)

بویژه این امر نشان میدهد که روابط آیت الله کاشانی و

فدائیان اسلام، برخلاف آنچه طرفداران آیت الله کاشانی وفدائیان اسلام، امروز ادعا میکنند همواره حسنه نبوده است. در مورد چرای آن قبلا اشاره کرده ایم و در این مقال به دقیق تریه آن خواهیم پرداخت.

آیت الله کاشانی از سال ۱۳۲۵ فدائیان اسلام را به طرف اهداف خود کشاند و از آن تاریخ تا زمان روی کار آمدن دکتر مصدق، آنها بعنوان عمال آیت الله کاشانی و کماندوهای او عمل میکردند. ولی از این تاریخ به بعد، و قتی که دیدند وعده های بعضی از رهبران جبهه ملی (همانها که بعد از مصدق بریدند) و آیت الله کاشانی در مورد استقرار حکومت اسلامی، عمل نشد، با حفظ روابط بسیار احترام آمیز و حتی صمیمانه خود با آیت الله کاشانی (۲۸)، اختلافات و احتمالات پاره ای نا فرما نیها آغاز شد. حداقل اینکه بعد از روی کار آمدن دکتر مصدق، فدائیان اسلام، دیگر فقط از یک مرجع (آیت الله کاشانی) دستور نمی گرفتند. چرا؟ چرا که "شهید نواب صفوی خواستار حکومت اسلامی است" (۲۹) و چون چنین نمیشود، "مرحوم نواب صفوی در بیستم اردیبهشت ۱۳۳۰ ((یک هفته پس از اینکه دکتر مصدق کابینه اش را معرفی میکند))، اعلام میکند که:

"من مصدق و سایر اعضاء و جبهه ملی و آیت الله کاشانی را به محاکمه ای اخلاقی دعوت میکنم." (۳۰)

مرغ آقای نواب صفوی یک پا دارد:

"خواه نا خواه شهید نواب صفوی خواهان حکومت اسلامی بوده است... رهبران جبهه ملی به

شهیدنواب وعده میدهند که اگر بر روی کسار
 بیایند حکومت را اسلامی میکنند و از کسانی که
 این وعده را میدهد خود شخص دکتر مصدق است. (۳۱)
 خواهیم دید که علیرغم این خزعبلات، دکتر مصدق نه تنها در
 جریان تصمیم به ترور رژیم آرا قرار نداشت بلکه سه در
 کمیسیون نفت مجلس بود که با بی اعتنائی خبر ترور
 کشته شدن رزم آرا را از دکتر کاسمی شنید. و برخلاف
 چرندیات فوق، دکتر مصدق هیچگاه کمترین قولی بـ
 فدائیان اسلام نداد. بچه آخوندی مانند نواب صفوی (که
 امروز بعنوان یک قهرمان بزرگ معرفی میشود)، حقیرتر
 از آن بود که یک شخصیت بین المللی نظیر دکتر مصدق بـ
 او توجه داشته باشد تا چه رسد که قول استقرار حکومت اسلامی
 را به او بدهد. خواهیم دید (براساس گفته های نواب
 صفوی) وقتی که در سال ۳۴، سپید آزمونده نواب صفوی را با
 دکتر مصدق مواجهه میدهد، مصدق او را به قیافه نمیشناخت
 و هرگز ندیده بود. پس چطور " از کسانی که این وعده را
 ((استقرار حکومت اسلامی را به نواب)) میدهد خود شخص
 دکتر مصدق است ؟

بهر حال، از داستانهای موهوم درباره ی " وعده های
 " خود شخص دکتر مصدق " و یا ران صدیق و خوشنام او که
 بگذریم، وعده های آیت الله کاشانی و بعضی از رهبران
 فرصت طلب جبهه ی ملی به فدائیان اسلام البته دروغ
 نیست. و این وعده ها نیز بیشتر به وعده های سرخرم
 میمانست. اختلافات آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام
 فقط به وعده های مربوط به استقرار حکومت اسلامی نبود
 بلکه ریشه های عمیق تری داشت. برای نشان دادن

ریشه‌ی این اختلافات، با زنا چاریم به آیت الله کاشانی
وبه گذشته‌ها و برگردیم.

ریشه اختلافات فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی

در سه بخش قبیل، ضمن اشاره به مسخ و قیحانه‌ی وقایع تاریخی یکصدسال اخیر توسط رژیم جمهوری اسلامی، درباره‌ی آغاز فعالیت فدائیان اسلام و ترور کسروی و رابطه‌ی این ترور با "کشف الاسرار" آیت الله خمینی، با ارائه‌ی نمونه‌های متعددی از این کتاب، سخن گفتیم. گفته‌ایم و لازمست هر بار بگونه‌ای تکرار کنیم که قیام مسلحانه‌ی بهمن ماه توده‌ها و سرنگونی رژیم جنایتکار پهلوی، اگر به فاجعه‌ای بنام رژیم جمهوری اسلامی منتهی نمیشد و این فاجعه، از دو سال پیش به این طرف، آثار ویرانگرانه‌ی خود را در وجه به وجب از خاک این سرزمین برجا نمیکذاشت، بحث درباره‌ی فدائیان اسلام موردی پیدا نمی‌کرد زیرا که در بررسی تاریخ سی ساله‌ی اخیر ایران (تاریخ بمفهوم واقعی آن و نه به روایت جمهوری اسلامی)، نقش فدائیان اسلام آنچنان ناچیز است که در شرایط عادی، اشاراتی کوتاه (در زمینه‌ی نقش

غالباً خائنانی آنها) ، بسنده بود ، ولی در شرایط مشخص کنونی ، پرداختن به مشروعه طلبی شیخ فضل الله و حکومت اسلام خواهی فدائیان اسلام ، ما را در شناخت ریشه های رویدادهای دوسالهی اخیر و در شناخت ماهیت واقعی جمهوری اسلامی بیشتری می دهد . چرا که مشروعه ی شیخ فضل الله ، حکومت اسلامی نواب صفوی و جمهوری اسلامی آیت الله خمینی ، حلقه های از یک زنجیر است - زنجیری برای درجهل و اسارت نگه داشتن توده ها ، آنهم درست در لحظاتی که زحمتکشان ، رهایی از بندهای ستم را نشانه می گرفته اند ... و غافل از اینکه امپریالیستها و خدایان سرمایه ، هنوز " چشمه " های تازه و جعبه های ما رگیزی خیره کننده ی نوظهور ، در اختیار دارند . (۳۲)

باری ، در بخشهای قبل گفتیم که رابطه ی آیت الله کاشانی با فدائیان اسلام چنان بهم گره خورده است که بدون بحث درباره ی آیت الله کاشانی نمیتوان درباره ی فدائیان اسلام سخن گفت . در همانجا اشاره کردیم که فدائیان اسلام از سال ۱۳۲۵ با آغا زحکومت دکتر مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰) بعنوان کماندوی آیت الله کاشانی و عمل بی اراده ی او عمل میکردند . ولی از همان اولین روزهای حکومت دکتر مصدق ، بدلائلی که اشاره کرده ایم ، اختلافات بین آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام ، و احتمالاً پاره ای از فرمانی های اینها از آیت الله کاشانی ، آغا زشد و بالاخره در بخشهای قبل ، پس از طرح این اختلافات آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام با یکدیگر گذشتگی آیت الله کاشانی ، به مبارزات و بینش سیاسی او مراجعه کرد .

در آرشیه‌های وزارت خارجه انگلیس درباره آیت الله
کاشانی چنین آمده است :

" پدرش از پیشوایان مذهبی بود که با انگلستان
خصومت دیرینه داشت و بر سر مبارزه با سیاست
دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بقتل
رسید. مرگ پدر، کاشانی را دشمن آشتی ناپذیر
انگلستان ساخت. " (۳۳)

ماه‌ها پس از کودتای ۲۸ مرداد، وقتی که آیت الله کاشانی
(بدلالی که در همین مقاله خواهیم دید) با پاره‌ای از
جنبه‌های سیاست حکومت سپهبدزاهدی به مخالفت خوانی
برخواست، در ضمن مصاحبه‌ای با خبرنگاران داخلی و خارجی
چنین گفت :

" من از ۲۴ سالگی تا بحال همیشه در مقابل
انگلیسی‌ها چه در بین النهرین و چه در ایران،
با مسامحت ملت ایران فداکاری کرده‌ام. " (۳۴)
در مورد آیت الله کاشانی خیلی چیزها میتوان گفت ولی
در مورد احساسات شدیداً ضد انگلیسی (نه ضد امپریالیستی)
او تردیدی نمیتوان داشت. احساسات ضد انگلیسی در
آیت الله کاشانی آنچنان شدید بود که حاضر بود (جز با
کمونیست‌ها) با هر نیروئی حتی با فاشیسم آلمان بسازد.
مهدی عراقی، یکی از اعضاء قدیمی فدائیان اسلام
مینویسد :

" یک چیز ضد انگلیسی در وجود کاشانی سا بقیه
داشت تا وقتی که ((از عراق)) به ایران آمد و
مسئله‌ی آلمان‌نیتها مطرح شد، کاشانی تقریباً با
آلمان‌نیتها سخت علیه انگلیسی‌ها، وقتی که

متفقین به ایران آمدند، ((انگلیسیها))
 کاشانی را بعنوان ستون پنجم ((آلمان))
 گرفتند. " (۳۵)

البته آیت الله کاشانی نه "تقریبا" بلکه حقیقتا از
 اعضاء (آنهم از اعضاء برجسته و موثر) ستون پنجم آلمان
 بود. ستون پنجم آلمان، برهبری جاسوسان برجسته‌ای
 نظیر مایر، کوموتا، سولنسه، ایلربن و غیره، قرار بود که
 پس از سقوط استالینگراد در ایران کودتا کنند و سرهنگ
 زاهدی (سرلشگر زاهدی زمان کودتای ۲۸ مرداد)، بجای
 رضا خان بعنوان رئیس جمهور انتخاب گردد. (۳۶)

در اینجا ممکن است ادعا شود که آیت الله کاشانی
 علاوه بر احساسات شدید ضد انگلیسی، ((ضد طاغوت اول))،
 رضا شاه، هم بود، چرا که نقشی کودتا جاسوسان آلمانی،
 سرهنگ زاهدی، آیت الله کاشانی، ایل بختیاری و بسیاری
 از رجال سرشناس و افسران ارشد، (۳۷) در واقع علیه
 سلطنت رضا خان بود. پس آیت الله کاشانی هم بـ
 " طاغوت اول " مخالف بود، در جواب فقط یک نمونه را
 متذکر میشویم:

آیت الله کاشانی پس از اینکه مراجع تقلید از او
 خواستند که عراق را ترک کند (۳۸) به ایران بازگشت و در
 مجلس موسسان رضا خانی (برای انتقال سلطنت از
 قاجار به خاندان پهلوی) بعنوان نماینده تهران و
 طرفدار رضا خان، شرکت کرد. (۳۹)

آیت الله کاشانی، البته (مانند سایر روحانیون) با
 " طاغوت دوم " محمد رضا شاه، نیز مخالفتی نداشت. او در
 ۱۳۳۲/۲/۱۰ چنین گفت:

" شاه ما خیلی با فاروق، پادشاه مصر فرق دارد .
 پادشاه ایران نه مانند فاروق فاسد و هوسباز
 است و نه دیکتا تور و مستبد . شاه یک مرد تربیت
 شده و عاقل است . " (۴۰)

ایوانف در کتاب " تاریخ نوین ایران " (ترجمه ی
 فارسی صفحه ی ۱۷۲) ، در مبحث مربوط به ملی شدن صنعت
 نفت ، مینویسد :

" گروه مذهبی برهبری کاشانی ، دارای جنبه های
 ضد انگلیسی ((بود)) . کاشانی در زمان جنگ
 بین الملل دوم بعزت داشتن تمايلات فاشیستی
 بوسیله ی مقامات انگلیسی دستگیر و زندانی
 شده و پس از آن بسوی ایالات متحده سمتگیری
 کرده بود . "

بهر حال ، پس از شکست ارتش هیتلری در استالینگراد ، طرح
 کودتا عقیم ماند . پس از ورود متفقین به ایران ، عسدهای
 از معروفترین رجال سیاسی و افسران ارشد ارتش و آیت الله
 کاشانی دستگیر شدند . آیت الله کاشانی ۲۸ ماه در
 زندان انگلیسی ها بسربرد . این توقف ۲۸ ماهه و توا م با
 بد رفتاری های فراوان ، کینه ی آیت الله کاشانی نسبت
 به انگلیسی ها را بمرز غیر قابل برگشتی رساند . آیت الله
 کاشانی آنچنان نفرتی از انگلیسی ها پیدا کرد که حتی
 حاضر نبود با یک انگلیسی روبرو شود . تنها استثناء در این
 مورد ، قبول انجام مصاحبه با " دیلمر " خبرنگار دیلپی
 اکسپرس ، پس از ترور رژیم آرا بود . حسنین هیکل که به
 هنگام مصاحبه ی " دیلمر " با آیت الله کاشانی حضور داشت
 از قول او چنین نقل میکند :

" من مصالحه‌ی ترا رد کرده بودم... بخاطر اینکه
ایل و تبار تو را دوست ندارم. من اعتقاد دارم
که همه‌ی انگلیسی‌ها سگ هستند ولی آنها نسی
که برای توپیش من وساطت کردند گفتند که تو
مثل انگلیسی‌ها سگ نیستی. " (۴۱)

مبارزه‌ی آیت الله کاشانی با دولت انگلیس و نیز با
سرپرده‌گان انگلستان در ایران نظیر قوام السلطنه‌ها،
هژیرها و رزم‌آراها همچنان پیگیرانه ادامه داشت. عمال
انگلیسی نیز هیچ فرصتی را برای آزار و اذیت
نمیدادند.

در فروردین ۱۳۲۳، آیت الله کاشانی به دستور
قوام السلطنه توقیف می‌شود و مدت دو سال در بهجت آباد
قزوین در حالت تبعید بسر می‌برد.

در بهمن ۱۳۲۷، در دانشگاه تهران توسط ناصر
فخرآرایی به شاه سوء قصد می‌شود (۴۲) و همان شب، بدستور
رزم‌آرا (به بهانه‌ی اینکه در جیب فخرآرایی کسارت
خبرنگاری " فجر اسلام " وجود داشت)، آیت الله کاشانی
را پس از کتک و ناسزا؛ " سید، حالا می‌خواهی شاه را بکشی"،
شانه به کرمانشاه و از آنجا به لبنان می‌فرستند. آیت الله
کاشانی مدت ۱۶ ماه در لبنان در تبعید می‌ماند.

البته آیت الله کاشانی، بعدها انتقام خود را از هژیر
و رزم‌آرا و قوام السلطنه می‌گیرد. هژیر و رزم‌آرا، توسط
فدائیان اسلام بقتل می‌رسند و نقش فعال آیت الله کاشانی
در سقوط حکومت چهار روزه‌ی قوام در ۳۰ تیر ۳۱، انکار
ناپذیر است.

آیت الله کاشانی با این گذشته‌ی سیاسی، نمیتوانست فقط یک رهبر مذهبی باشد و بنا به اصطلاح معروف جمهوری اسلامی، یک رهبر مذهبی - سیاسی بود. و به تعبیر درست تر (بقول حافظ " از بد حادثه ") بصورت رهبر سیاسی - مذهبی درآمده بود. اما فدائیان اسلام در عوالم دیگری بسر میبردند. و پس از روی کار آمدن دکتر مصدق (اردیبهشت ۳۵) پی بردند که از سال ۲۵ تا آنوقت، بازیچه‌ای بی‌ش نبودند و بصورت عمال بی اراده‌ی آیت الله کاشانی عمل میکردند. هما نظوریکه در بخش قبل، از قول آیت الله خمینی (در مصاحبه‌اش با حسنین هیکل در نوفل لوشاتو) ونا م‌اش به آیت الله کاشانی آوردیم و یا بطوریکه امروز فدائیان اسلام میگویند، آیت الله کاشانی " سیاسی کار " شده بود.

" اما نواب، سیاسی کار نیست. بلد نیست سیاسی کار با شد و نمیکخواهد سیاسی کار با شد. میانسی مکتبی به او اجازه نمیدهد که اینگونه با شد. " (پیام انقلاب، شماره‌ی ۲۱ - ۵۹/۹/۱۳)

" حضرت محمد مهدی عبدخدا بی " (۴۳)، ضارب دکتر حسین فاطمی، میفرماید:

" نواب معتقد بود که شاه و مصدق و مرحوم کاشانی به توافق رسیده‌اند، قربانی این توافق، نواب صفوی و یا رانش هستند. " (پیام انقلاب شماره‌ی ۱۳ ، ۵۹/۵/۲۵)

حجت الاسلام لواسانی، از اعضاء قدیم فدائیان اسلام میگوید:

"... در واقع میشد گفت که مرحوم نواب با

اعضاء جبهه ملی ارتباط نزدیکی نداشت و مرحوم کاشانی واسطه بود. ایشان تعهد کرده بودند که اگر اینها بیا بنشیند روی کار، ما میتوانیم خواسته های دینی مان را بوسیله ای اینها اعمال کنیم. فدائیان اسلام و نواب که معتقد به مبانی مذهبی بودند و از مراجع تقلید و پیشوایان بشخص مرحوم کاشانی، روی این حساب، گفته های ایشان را قبول کردند... بعد هم که آنها حاضر نشدند بر نامه های اسلامی را اجراء کنند، نتیجتاً این مخالفت شدت پیدا کرد و بارها مرحوم نواب به آنها اعلام کرد و نامه نوشت. حتی یک مرتبه خود من واسطه و پیغام برا ز طرف مرحوم نواب بودم. بسه اتفاق یکی از برادران ما بنام آقای شیخ محمد رضای نیکنام به منزل مرحوم کاشانی رفتیم، در همین پامنا ر بود که توی صحن حیاط با ایشان ملاقات کردیم و پیغام مرحوم نواب را به ایشان دادیم که شما مگر یکی از شکایاتتان این نبود که در این کشور عرق فروشها بیشتر از دکسنان نا نوایی است و مردم را بر علیه دولت، ما و شما و دیگران تحریک میکردیم که مردم قیام کنید. پس چه شد حالا که حکومت را در دست گرفتید در این فکرها نیستید؟ ایشان در جواب ما گفت: " بروید بیسوا دها، شما نمی فهمید. ما با پیدا ول مسئله ی نفت را تمام کنیم و بعد به اصول دینی برسیم." (پیام انقلاب، شماره ی ۵۹/۱۰/۷، ۲۴)

خلاصه کنیم: تردیدی وجود ندارد که احساسات ضد انگلیسی (نه ضد امپریالیستی) در آیت الله کاشانی بسیار شدید بود. آیت الله کاشانی، برخلاف رهبران جمهوری

اسلامی و روحانیون عموماً، نه‌ضداجنبی (که غالباً با مواضع ضدامپریالیستی عوضی‌گرفته‌میشود) بلکه فقط ضد انگلیسی بود، و این احساسات ضدانگلیسی، بطوریکه دیده‌ایم، انگیزه‌هایی صرفاً شخصی داشت و در این احساسات ضدانگلیسی، روحانیت (جزئی چند از روحانیون نوکسرو سرسپرده‌ی آمریکا نظیر شمس‌قنات آبادی)، کسی با او همراه نبود.

مبارزه‌ی پیگیر آیت‌الله کاشانی با دولت انگلیس و سرسپردگان معروف آن نظیر قوام السلطنه‌ها، هژیرها، رزم‌آرا‌ها را به هیچ وجه نمیتوان مبارزه‌ی دولت انگلیس با اسلام و یا مبارزه‌ی روحانیت با دولت انگلیس تلقی کرد. (۴۴)

البته آیت‌الله کاشانی در اعتقادات ضد کمونیستی چیزی از روحانیون دیگر کم نداشت و حتی همان احساسات شدیداً ضدانگلیسی او مانع از این نشده که در کودتای آمریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد شرکت فعال داشته و در موفقیت آن نقش قاطعی ایفا کند. چرا که در اینجا دیگر انگیزه‌های شخصی با هر قدرت و شدتی که باشد در مقابل منافع طبقاتی کم رنگ میشود... و شد.

ماه‌ها پس از کودتای ۲۸ مرداد، پس از بازگشت شاه به ایران، پس از خیانت رهبری حزب توده، پس از ابراز خوشحالی روحانیت در مورد " رفع خطر از دین و مملکت و پس از سرکوب توده‌ها، مخالفت خوانی‌های آیت‌الله کاشانی در زمینه‌ی تجدید رابطه با انگلستان و قرارداد کنسرسیوم، وشکوه‌های ایشان از سر لشگرزاهدی در مورد فراموش کردن قول و قرارهای خود در کوتاه کردن دست انگلیسی‌ها (نه

امریکائی ها) از ایران ، دیگر تاثیر نداشت و کسی را فریب نمیداد . آیت الله کاشانی گویا در ۲۷ مرداد به مصدق نوشته بود : شما " مرا لکه ی حیض کردید . " و لسی ما هها بعد از کودتای ۲۸ مرداد ، یکی دوا علامیه و ماما حبیه آیت الله کاشانی در مخالفت رقیق و مشروط با حکومت سپهبدزاهدی و نامهاش به دبیرکل سازمان ملل (که این روزها زیاد در باره ی آنها سروصدا برآه می اندازند) ، دیگر اثری نداشت . توطئه های بیشمار او بعد از ۳۰ تیر ۳۱ و به ویژه خیانت او در ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ به مبارزه ی توده ها علیه امپریالیسم انگلستان (و نه احساسات کینه توزانه ضد انگلیسی او) هنوز از خاطره ها فرا موش نشده بود . بعد از ۲۸ مرداد ، بشم کلاه " خدا امپریالیست " بودن آیت الله کاشانی ریخته بود . و این بار ، آیت الله کاشانی نه بوسیله دکترو مصدق ، بلکه گویا توسط خودش " لکه ی حیض " شده بود . در آن هنگام می که آتش و خون در کوچه ها ، در زندانها ، در شکنجه گاهها و در میدانهای تیر ، زنجمورهائی نظیر اینکه " من از ۲۴ سالگی تا بحال همیشه در مقابل انگلیسی ها فداکاری کرده ام " ، دیگر کسی را به هیجان نمیآورد . دیگر حنای آیت الله کاشانی رنگ نداشت .

همان کلامی که آیت الله کاشانی قبل از حکومت مصدق در مورد استقرا حکومت اسلامی ، برفدا ئیان اسلام گذاشته بود ، سر لشکر زاهدی پس از کودتای ۲۸ مرداد ، در مورد کوتاه کردن دست انگلیسی ها (نه امریکائی ها) از ایران ، بر آیت الله کاشانی گذاشت .

برای پی بردن به ریشه‌ی اختلافات آیت‌الله‌کاشانی
وفدائیان اسلام لازمست که از یک زاویه‌ی دیگر نیز به
مسئله نگاه کنیم.

"دکتر بقایی در ضمن نطق خودش برعلیه
انگلیس گفت: خاک نعلین آیت‌الله‌کاشانی
یک میلیون مرتبه از کله‌های سیاستمداران
انگلیسی با شرافت تراست." (۴۵)

آقای "دیلمر" دریایان مصاحبه با آیت‌الله‌کاشانی،
"نامه‌ای به دیلی اکسپرس بصورت زیر ارسال
کرد: خدا یا کمکم کن... مردم کمکم کنید...
یک ساعت مصاحبه کرده‌ام در میان حسرات و
التها ب... مصاحبه با سیاستمداری که بلاشک در
این بیست سال گذشته مانندش را ندیدم یعنی
بعد از آنکه بیست سال پیش دروا قعه‌ی آتش سوزی
"ریسختاک" (۴۶) با هیتلر مصاحبه کردم،
چنین مصاحبه‌ای پیش‌نیا مده بود." (۴۷)

از عبارت کم و بیش مبالغه‌آمیز "دیلمر" (بویژه اینکه
دیلمر، در آن جوهر دانی پس از ترور رژیم را بدین
آیت‌الله‌کاشانی رفته بود) و خصوصاً از خرده‌فرمایشات
دکتر بقایی، نوکرا مریکا، که بگذریم، به واقعیت نزدیکتر
است اگر بگوئیم: آیت‌الله‌کاشانی هر چه بود، برجسته‌ترین
شخصیت روحانی پنجاه سال اخیر ایران بشمار میرود. هیچ
یک از روحانیون کنونی، به تنهایی، با آیت‌الله‌کاشانی
قابل مقایسه نیست (آیت‌الله‌کاشانی را مخصوصاً نباید
در هیچ زمینه‌ای با شاه سلطان حسین روحانیت، یعنی
آیت‌الله بروجردی مقایسه کرد). اگر بخواهیم تصویری

نسبتاً (نه‌کا ملا) رقیقی از او بدست بدهیم با یدبگوئیم که چشمگیرترین خصوصیات چهارتن از روحانیون کنونی (آیت الله خمینی، آیت الله شریعتمداری، آیت الله طالقانی و آیت الله بهشتی) را آیت الله کا شانی بسسه تنهایی در خود جمع داشت، با اینهمه، از نظر بینش سیاسی آیت الله کا شانی شاید بیش از همه با آیت الله شریعتمداری قابل قیاس باشد و حداقل، اختلافات آیت الله کا شانی با فدائیان اسلام را میتوان با اختلافات آیت الله شریعتمداری و آیت الله خمینی مقایسه کرد.

در بخش قبل گفتیم که آیت الله کا شانی از قشریت، تحجر فکری و تفکرات ماقبل سرمایه داری شیخ فضل الله ها، نواب صفوی ها و آیت الله خمینی ها بسیار فاصله داشت و از نوعی بینش سیاسی بورژوازی برخوردار بود، چنانچه نمونه ای که در زیر ارائه میشود بخوبی میتواند طرز تفکر آیت الله کا شانی و تفاوت آنرا با ترمشروع طلبی شیخ فضل الله ها، نواب صفوی ها، و آیت الله خمینی ها بنمایش بگذارد. بر اساس نمونه های زیر، اگر آیت الله کا شانی امروز زنده بود (علیرغم تمام تجلیل هایی که در جمهوری اسلامی از وی بعمل می آید) براحتی میتوانست بعنوان " لیبرال " و " غیر مکتبی " مورد تکفیر قرار گیرد.

آیت الله کا شانی طرفدار قانون اساسی بورژوازی سابق بود و در زمان تشکیل مجلس موسسان در سال ۱۳۲۸، از تبعیدگاه خود در لبنان طی پیامی در دفاع از مشروطیت و مخالفت با تغییر قانون اساسی، چنین نوشت :

" آقایان نمایندگان... عمر خود را عصر اعراض مشروطیت فرارندهید. قانون اساسی

خونبهای جمعی کثیر از مردمان غیور و وطنخواه
 دیندار است، چقدر نهب اموال و هتک اعراض،
 اتلاف نفوس در آن راه شد، بهر ترتیب است
 نگذا رید تغییر کند..... هموطنان عزیز، در
 جلوگیری از تغییر قانون اساسی و دیکتاتوری
 و مظالم خانمان سوز فداکاری لازمست،
 نمیتوانند همه را بکشند یا حبس نمایند، حـرف
 حساب ملت با جدیت دردنیای امروز پیش
 میرود،" (۴۸)

آیت الله کاشانی وقتی که از تبعید لبنان به ایـسـران
 بازگشت، در پیامی (که توسط دکتر بقایی خوانده شد)
 خطاب به مردمی که در مقابل خانه اش جمع شده بودند بـروـی
 " اسباب مادیه " تکیه کرد :

" بسم الله الرحمن الرحيم . پس از سلام ،
 برادران عزیزم ، چون دنیا دارا سباب است و
 هیچ امری بدون اسباب مادیه میسر نیست بصرف
 دعا نباید قناعت ورزید . باید همه دست برداری
 و اتحاد و صمیمیت بهم بدهید و در اجتماع عیـه
 همت و مجاهدت و فداکاری نمائید . " (۴۹)

در گرمای مبارزه ی توده ها علیه امپریالیسم انگلستان
 وقتی که فدائیان اسلام و روحانیون و برخی از بازاریان ،
 در زمینه ی بستن عرق فروشیها ، حجاب اسلامی و بیـسـروـن
 راندن زنان از ادارات ، پافشاری میکردند ، آیت الله
 کاشانی چنین گفت :

" استثمایرگران انگلیسی در این ایام از راه
 دیگری وارد شده اند و میخواهند در مبارزه اخلال

کنند، در این ایام نامه‌هایی با امضاء به‌من
 میرسد که چرا مشروب فروشها را نمی‌بندید، چرا
 زنها را از ادارات اخراج نمی‌کنید، چرا دستور
 نمیدهید خانمها چادر بپوشانند. اینها یا
 نوکران مستقیم انگلیس هستند یا مغرضند یا
 نمی‌فهمند." (۵۰)

و پیدا است نواب صفوی که (ما شد آیت‌الله خمینی) " درد
 مکتب داشت"، در این باغها نبود. نواب صفوی (ما نبود
 آیت‌الله خمینی) از همان روز اول خواهان اجرای احکام
 و حکومت اسلامی بود، نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد. ولی
 چنین نمیشود. فدائیان اسلام از همان آغاز حکومت
 دکتر مصدق در میا بند که مدت پنج سال مزدور بدون جیره و
 مواجب آیت‌الله کاشانی بوده‌اند، اگر ترور کسروی، لااقل
 " اجرا خروی" داشت ولی کشتن هژیر و رزم‌آرا، نه بدرد
 دنیا بشان می‌خورد و نه بدرد آخرتشان. آنها هیچگونه دشمنی
 با هژیر یا با رزم‌آرا نداشتند و از هر طرف که چرتکه‌های
 می‌انداختند می‌دیدند که از این دوترور، چها رلاینها ضرر
 کرده‌اند.

اگر ترور هژیر و رزم‌آرا از هیچ جهت نفعی برای
 فدائیان اسلام (و اسلام) نداشت ولی کشتن دکتر مصدق
 لااقل "اجردنیوی" بدنیال داشت، در بخش قبل گفتیم که
 فدائیان اسلام فقط ده روز پیش از معرفی کابینه‌ی دکتر
 مصدق به مجلس، تصمیم به کشتن او می‌گیرند. "مسورخ"
 فدائیان اسلام، نویسنده‌ی "تاریخ سی‌ساله‌ی اخیسیر
 ایران" و ضارب دکتر حسین فاطمی یعنی حضرت محمد مهدی
 عبدخدا بی میگوید:

" برای نواب صفوی، اوایل حکومت دکتسر

مصدق با او آخر حکومت رزم آرا ستفاوتی نداشت."

" پیام انقلاب، شماره ی ۲۱ - ۵۹/۹/۱۲)

آغا زحکومت دکتسر مصدق، آغا ز اختلافات و نافرمانیهای فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی است. فدائیان اسلام در تصمیم به قتل دکتسر مصدق (در اردیبهشت ۳۰) و سوء قصد به دکتسرافاطمی (در آبان ۳۰)، از مرجع دیگری (غیر از آیت الله کاشانی) دستور گرفته اند. بدلالی که در بخش قبل ذکر کرده ایم این دومورد، به احتمال قریب به یقین، بدون مشورت و حتی بدون اطلاع آیت الله کاشانی، تصمیم گرفته شد. در اینجا این سؤال میتواند مطرح شود: فدائیان اسلام که مدت پنجسال فقط بدستور آیت الله کاشانی عمل کرده اند از کجا دستور میگیرفتند؟ آیا بطور یقین از همانجائی نبود که اخوان المسلمین از آنجا دستور میگیرند؟ با اینکه شواهد بسیاری برای این امر میتواند گواهی دهد ولی ما هنوز فاکتهای لازم برای پاسخ دقیق به این سؤال را در دست نداریم. اما آیا دکتسرافاطمی در آغا زحکومت مصدق، بی علت در باخترا مروز نوشت:

" جلسه ی آینده ی فدائیان اسلام در لندن

تشکیل خواهد شد"؟ (به نقل از همان شماره ی

مجله ی پیام انقلاب)

اکنون که زیر و بم رابطه ی آیت الله کاشانی و

فدائیان اسلام (در سالهای ۳۰ - ۲۵) و ریشه های اختلافات آنها پس از روی کار آمدن مصدق را به اختصار برررسی

کرده ایم، برگردیم به سالهای ۲۸ و ۲۹ یعنی بزمان ترور
 هژیرورزم آرا - زمانیکه فدائیان اسلام بصورت کماندوها
 و عامل بی ارا دهی آیت الله کاشانی عمل میکردند،
 ببینیم که ترور هژیر، دلیل ابطال انتخابات مجلس
 شانزدهم و بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید بود و ترور
 رزم آرا، آن طوریکه فدائیان اسلام امروز با وقاحت تمام
 اعلام میکنند: "نفت را ملی کردیم، اگر رزم آرا را مسا
 نمی گشتیم، نفت ملی نمیشد" (۵۱) سرآغا زنهضت نفت؟
 در بخش آینده میکوشیم با بررسی جوانب این دو ترور
 به سئوالات فوق نیز پاسخ دهیم.

کماندوهای گوش بفرمان کاشانی

در بخش های بیس اناره کرده ایم که مسخ وقایع تاریخی در جمهوری اسلامی، اسناد هولناک و سرکشی آوری بخود گرفته است بحوی که "مورخین" آن هزار بار روی "مورخین" آریا مهری را سفید کرده اند و حتی "وقایع نگاران" دوره ی "سازش" نیز تا این حد وقیحانه به وارونه نویسی پرداخته اند. قلم به مزدها و "روشنفکران" خود فروخته ی آریا مهری (که غالباً در دامن حزب توده پرورش یافته و از رهبری آن درس خیانت آموخته بودند)، لاقط دانش و سواد ی داشته اند و مهارتی در سرهم کردن وقایع، عملیه واکره ی هوچی و بیسوا دولایت فقیه، بعنوان "نویسنده" زبان فارسی را نمیدانند و درست همانطور می نویسند که آیت الله خمینی سخن میگوید، در یک صفحه، یک مطلب را چندین بار تکرار میکنند و هیچ واژه های تکراری در یک صفحه، چند مطلب متناقض ارائه دهند. در هیچ جا، منابع ادعای دروغین و بیشمارانه ی خود را

ارائه نمیدهند (میگویند... شنیده ایم... میدانیم...) " منابع "شان عموماً ذهن مغشوش آنهاست. وقایع در این ذهن، بدلخواه مسخ میشوند و تما ویر مسخ شده بروی کاغذ روان میگردند. آنچه ارائه میشود حتی فیلم این تما ویر مسخ شده نیست بلکه " نگا تیف " آنست. درمـــــــــــــوارد فوق العاده استثنائی، اگر بخواهند " مستند " سخن بگویند و برای تأیید " دلائل " خود، اصل سند و ترجمه‌ی فارسی آنرا هم ارائه میدهند ولی اصل سند بنحوی چاپ میشود که خوانا نباشد و اگر چند جمله‌ای را بتوان به زحمت خواند، چیزیست مغایر با ترجمه‌ی فارسی. (۵۲) وقتی کتابی را بـــــــــــــا انگیزه‌ی مشخص به فارسی ترجمه میکنند، هر جا عبارتی خوش آیندشان نباشد یا گذاشتن سه نقطه (...)، مطلب نویسنده را سانسور میکنند و کتاب پرمیشود از سه نقطه‌ها (۵۳). وگرنه، رایج ترین شیوه اینست که عبارت " نامطلبوب " را حتی بدون سه نقطه، حذف کنند و لولوا اینکه آن مطلب، ترجمه‌ی مغشوش سندی باشد که قبلاً توسط همفکرانشان به فارسی انتشار یافته است. (۵۴)

خلاصه اینکه، همه‌اش دروغ، همه‌اش سرهم بندی و دغلیازی، همه‌اش دوز و کلک که چه بشود؟ " ثابت " بشود در یکصد سال اخیر هر جنبشی در ایران بوجود آمد بخاطر روحانیت و اسلام بود. و اگر شکست خورد بخاطر این بود که میگفتند: " روحانیت و اسلام نباشد ". " ثابت " شود که قیام مسلحانه‌ی بهمن ماه توده‌ها " فقط بخاطر اسلام بود " که " مبدا تا ریخ انقلاب اسلامی، پانزده خرداد ۴۲ و هجرت امام امت " است. گیریم که همه‌ی اینها " ثابت " شد، بعد چه میشود؟ در اینحال، " حقانیت " ولایت فقیهـــــــــــــــــه

"اثبات" خواهد شد. "اثبات حقانیت" هفده ساله
 اگر به تنهایی نمیتوانست چیزی را "ثابت" کند، قلم به
 مزدهای استاد و "روشنفکران" خود فروخته "حقانیت"
 (نه فقط هفده ساله بلکه) دوهزار و پانصد ساله‌ی رژیم
 آریا مهری را "ثابت" کرده بودند...
 در بخشهای قبل، ما جرای ترور کسروی بعنوان "آغاز
 انقلاب فدائیان اسلام" را مورد بررسی قرار دادیم. در این
 بررسی، با ارائه‌ی نمونه‌های متعددا ز کتاب "کشف الاسرار"
 آیت‌الله خمینی (که قبل از ترور کسروی انتشار یافته بود)
 کوشیده‌ایم که وجود لاف‌قل را بطله غیر مستقیم، - از دیرباز -
 بین آیت‌الله خمینی و فدائیان اسلام و نیز تجویز شرعی
 بکشتن فکرو بریدن زبان به شیوه‌ی اسلامی (که امروزه با
 دهها وصدها نمونه‌ی عینی آن آشنا شده‌ایم) را نشان
 دهیم. و هدف مهمتر رساندن این پیام بود که ریشه‌های
 حرکات ضد مردمی و وحشیانه‌ی رهبران جمهوری اسلامی و
 پاداران سرمایه‌رانه تنها در عملیات تروریستی فدائیان
 اسلام بلکه بیشتر با ید در تزه‌ی ضد بشری "کشف الاسرار"
 خمینی و مشروع خواهی مرتجع کشیف و رشوه خوار معروفی
 نظیر شیخ فضل‌الله نوری جستجو کرد. برآستی با نگاه به
 گذشته است که میتوان ما هیت حامیان جدید سرمایه و
 دشمنان تاریخی آگاه توده‌ها را بهتر شناخت.
 در بخشهای قبل همچنین درباره‌ی روابط آیت‌الله
 کاشانی و فدائیان اسلام (در طی دو بخش) سخن گفته‌ایم.
 ضمن بررسی گذشته آیت‌الله کاشانی، ریشه‌ی انگیزه‌های
 شخصی احساسات کینه توزانه و شدیداً ضد انگلیسی (و نه
 ابداً اعتقادات گاهانه‌ی ضد امپریالیستی) او را مورد

بررسی قراردادها ایم، دیده‌ایم که این احساسات ضد انگلیسی در آیت الله آنچنان شدید بود که در زمان جنگ جهانی دوم او را بصورت ستون پنجم آلمان نازی در ایران درآورد (البته علاوه بر احساسات ضد انگلیسی، خصوصیت فاشیستی آیت الله کاشانی در این امر بی تاثیر نبود) ولی این احساسات ضد انگلیسی آنچنان عمیق نبود که در برخورد با منافع طبقاتی، بی رنگ شود و مانع از آن گردد که آیت الله در کودتای امریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد شرکت موثر و فعال نداشته باشد. آیت الله کاشانی بقول خودش از ۲۴ سالگی با انگلیسیها مبارزه کرده بود. قبلاً اشاره کرده ایم که مبارزه‌ی آیت الله کاشانی با انگلیسیها و سرسپردگان آن نظیر قوام‌ها، هژیرها و رزم‌آراها و بالعکس، همچنان ادامه داشت تا جائیکه بین شهریور ۲۰ تا خرداد ۲۹، آیت الله کاشانی ۶ سال را در زندانها و تبعیدگاههای داخل و خارج از کشور گذراند. عا ملین این زندانها و تبعیدها یا مستقیماً انگلیسی‌ها بودند و یا قوام السلطنه، هژیر و رزم‌آرا و بطوری که قبلاً گفته ایم، البته آیت الله کاشانی انتقام خود را از هر سه‌ی اینها گرفت. ولی در مقابل ارباب آنها، امپریالیسم انگلیس، در ۲۸ - ۲۵ مرداد ۳۲، سرفروخته‌ی او شد.

در بخشهای قبل همچنین دیده ایم که فدائیان اسلام در سالهای ۳۰ - ۱۳۲۵، بمشابدی عمال بی اراده و کماندوهای آیت الله کاشانی عمل کرده اند. ولی آغاز حکومت دکتر مصدق، آغاز اختلافات آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام است. تصمیم به ترور دکتر مصدق فقط ده روز پس از معرفی کابینه اش به مجلس و سوء قصد به دکتر حسین

فاطمی، چند ماه پس از روی کار آمدن مصدق، نشان دهنده‌ی اینست که فدائیان اسلام، در این ایام، از مراجعی غیر از آیت الله کاشانی دستور می‌گرفتند. در همانجا، بانگ‌آهنگی به‌گذشته‌ی آیت الله کاشانی و بینش سیاسی او، کوشیده‌ایم که ریشه‌های اصلی اختلافات فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی را نشان دهیم: تقابل قشریت و تفکر مابین‌المللی سرما به‌داری فدائیان اسلام (و نیز رهبران جمهوری اسلامی) با نوعی بینش بورژوازی آیت الله کاشانی.

اینک بر می‌گردیم به سال‌های قبل از این اختلافات یعنی سزمان ترور هژیرورزم‌آرا، به دوره‌ای که فدائیان اسلام بمشابه‌ی کماندوهای گوش‌بغرمان آیت الله کاشانی عمل می‌کردند، به دوره‌ای که آیت الله کاشانی بقول روزنامه‌ی "لوموند" در آن ایام، "پاپ شیعیان" بود و از اعتبار بزرگی در بین توده‌ها برخوردار بود و هنوز مانند بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، پشم کلاهش کا ملان ریخته بود، به دوره‌ای که حسنین هیکل (که در زمان ترور رزم‌آرا به تهران آمده بود و تحت تاثیر آن جو هذیان قرار داشت) آنرا چنین توصیف کرده است:

"همچنین آخرین عامل نفوذ آیت الله کاشانی همان جمعیت فدائیان اسلام است اگر آیت الله از نفوذ معنوی عاجز شود، به نفوذ ملی خود یعنی زبان خطباء و اسمعجامت متوسل میشود و اگر از آنان نیز مایوس شود به نفوذ سیاسی خود در مجلس ملی اتکاء میکند و اگر از آنهم نتیجه‌ای نگیرد به قدرت مادی خود یعنی "خمس" متوسل میشود و اگر آن نیز موثر نباشد، همه‌ی آن قدرتها را به

کناری گذاشته ورشته‌ی سخن را به فدائیان
اسلام می‌سپارد... " (۵۵)

("ایران، کوه آشفشان"، ترجمه‌ی فارسی،
صفحه‌ی ۷۶)

در این بخش می‌کشیم قتل هژیر توسط فدائیان اسلام را در
رابطه با ابطال انتخابات مجلس شانزدهم در تهران (کسه
این روزها در جمهوری اسلامی، نعل وارونه زدنها درباره‌ی
آن فراوان است)، مورد بررسی قرار دهیم.

حاج مهدی عراقی (۵۶) می‌گوید:

"سمبل فدائیان اسلام از یک جهت مرحوم نواب
صفوی بود و از یک جهت کاشانی. ولی در هر حال
کاشانی سمت سیاست‌ش خیلی زیاده بود در حالیکه
مرحوم نواب سمت مذهبیش خیلی زیاده بود...
و این همکاری ((کاشانی و فدائیان اسلام)) از
اوایل سال ۲۵ تقریباً شروع شده بود که...
مبارزات علیه قوام السلطنه و علیه هژیر بود...
اینها همه‌اش مبارزاتی بود که بچه مسلمانها
داشتند.

(ویژه‌نامه‌ی ۱۵ خرداد، روزنامه جمه‌وری
اسلامی، قسمت دوم "مناحیه‌های شهید عراقی"،
۱۳ خرداد ۵۹)

در کتابهایی که "برای کودکان و نوجوانان" نوشته شده
چنین می‌خوانیم:
"نواب صفوی، عبدالحسین هژیر را که "طرفدار

بها ثیها "بود" تهدید بقتل میکنند و سرانجام وی را در دوازدهم محرم همان سال ((۱۳ آبان ۲۸)) بدست سید حسین اما می بقتل میرسانند. با کشته شدن وزیر دربار، اوضاع انتخابات دگرگون میشود. آیت الله کاشانی، دکتر مصدق و افراد ملی انتخاب میشوند، و بدین ترتیب نهضت اوج میگیرد."

"شهید نواب صفوی"، "سرگذشت شهدای اسلام از روحانیت شیعه برای کودکان و جوانان" انتشارات علمی، صفحه ۲۶ تا کیدارماست. (در مقدمه برجای سوم "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" (۵۷) آمده است :

"فدائیان ((اسلام))، عامل انگلیس عبدالحسین هژیر، وزیر دربار را تهدید به قتل میکنند و عاقبت در روز دوازدهم محرم بوسیله آقای سید حسین اما می بقتل میرسد و در روز ۸ آبان ۲۸ سید حسین اما می به شهادت میرسد و در انتخابات مجدد، به کمک فدائیان اسلام، کاشانی و یارانش انتخاب شده و کم کم نهضت مردم نضج میگیرد." (مقدمه صفحه ۲، تا کیدارماست.)

عبدالله کربا سچیان، (۵۸) مدیر "نبرد ملت" مینویسد:

".... برای آن دسته از معدود خوانندگان.... که احتمالا زحمایق امر بی اطلاعیند به اختصار آن را بیان میکنم. جبهه ملی به قیمت جانپاسی دلاورانه‌ی نخستین شهید نبرد مسلحانه‌ی ملت اسلام علیه استعمار را جانب و کفر و فساد و استبداد،

شهید بزرگوار سید حسین امامی، از شکست انتخاباتی دوره‌ی شانزدهم‌رہایی و بہ مجلس راہ یافت . " (جزوہی " علل توطئہی مکارانہی ارشاد ! ملی! علیہ نبرد ملت ، نخستین نشریہی انقلابی اسلامی ایران " ، عبداللہ کربا سچیان ، ۱۳۵۹ ، صفحہی ۱۸ ، تاکید زماست .)

اینہا چند نمونہ از میان دہہا نمونہای است کہ از دو سال پیش بہ این طرف ، در روزنا مہا ، درکتا بہا ، دربرنا مہای رادیو تلویزیون جمہوری اسلامی دربارہی " تا شیر عظیم قتل ہژیر توسط فدائیان اسلام در ابطال انتخابات تہران و درانتخاب مصدق و سایر کاندیداہای جبهہی ملی و در بازگشت آیت اللہ کاشانی از تبعید " و " نقطہی آغا زملی شدن صنعت نفت " وغیرہ وغیرہ عنوان میشود . (۵۹)

در مقابل خزعلات فوق چہ میتوان گفت ؟ در شرایط عادی ، در مقابل ہذیان گوئی ہا ، بہترین پاسخ سکوت است ولی در جمہوری اسلامی ، در شرایطی کہ تمام بلندگوہسای تبلیغاتی یک رژیم بسیج شدہ اند تا ریح مبارزات تودہہای این سرزمین را مسخ کنند ، چگونہ میتوان سکوت کرد ، امروز و وقتی کہ گفتم میشود : " مردم فقط بخاطر اسلام انقلاب کردند " ، این عبارت حتی افراد نا آگاہ را نیز بیہوش پوزخند و امیدارد ، ولی وقتی کہ یک رژیم تمام مکانات جہنمی خود را برای وارونہ جلوہ دادن مبارزات تودہہا درسی سال قبل بسیج میکند ، این شستشوی مغزی مداوم بشیوہی اسلامی ، ممکنست حتی عنا صرنیمہ آگاہ - کہ بلا وقایع تاریخی چنددہہی قبل آشنائی چندانی ندارند - را نیز فریب دہد .

ترور هژیر چه تا شیری در ابطال انتخابات تهران و در
انتخابات کاندیداهای جبهه ملی (از جمله آیت الله
کاشانی) از تهران داشت؟ جواب در یک جمله اینست:
کمونیستهای میدانشند که ترورهای کور، در جریان تحولات
اجتماعی و در روند مبارزات توده‌ای، علی‌الاصول کمترین
تاثیری ندارد و در مورد خاص ترور هژیر نیز باید گفت که
این ترور، در ابطال انتخابات دوره‌ی شانزدهم تهران و
انتخابات کاندیداهای جبهه ملی (و حتی آیت الله
کاشانی)، کوچکترین تاثیر نداشت. و برای اینکه به
این حکم برسیم، ناچاریم قدری بعقب برگردیم و در نهایت
اختصار، به پاره‌ای از جریان‌ات بعد از شهریور ۲۰ تا پایان
انتخابات مجلس شانزدهم تهران در فروردین ۲۹، نظری
بیفکنیم.
